

بررسی انتقادی رابطه اصول فقه اسلامی و هرمنوتیک

سید صدرالدین طاهری

عضو هیأت علمی دانشگاه علامه طباطبائی

چکیده:

هرمنوتیک دانشی است نوپا و برخاسته از غرب که رسالت کلی آن راهگشایی جهت درک و فهم متونی است که بر حسب طبیعت موضوع خود تفسیرپذیر هستند و چنانچه افق فکری گوینده و مخاطب نیز در آنها متفاوت باشد راهیابی به محتوای آنها و بویژه درک مقصود گوینده آنها مشکلتر است.

هرمنوتیک در شرق اسلامی با نیازهای مربوط به تفسیر قرآن و فهم متون روایی به طور عام و در قلمروی محدودتر با مباحث متداول در بخش الفاظ از اصول فقه، از این جهت که در صدد فهم ادله نقلی احکام است و قواعدی لفظی را برای آن منظور می‌کند ارتباط می‌یابد. این ارتباط بتدریج زمینه‌هایی جهت بحث تطبیقی میان هرمنوتیک و اصول فقه اسلامی پدید آورده و آثاری نیز در این زمینه منتشر شده است.

نوشته حاضر در صدد است ارتباط میان این دو دانش غربی و شرقی را مورد بررسی قرار دهد و فرضیه‌ای که پیش روی دارد این است که مباحث سنتی اصول فقه اسلامی با اندیشه هرمنوتیکی همگامی ندارد، گو اینکه تجدید نظر در هر سنتی بر حسب نیازهایی که پیش می‌آید و زمینه‌هایی که فراهم می‌شود میسر و گاهی ناگزیر است.

کلید واژه‌ها: هرمنوتیک، اصول فقه، وضع، موضوع عنه له، مراد، دلالت، معنا، فهم، ظاهر، باطن، تفسیر، تأویل، کتاب (قرآن)، سنت (روایات)، کتاب مقدس (عهدین).

شلایر ماخر، متکلم و ادیب آلمانی (۱۷۶۸ - ۱۸۳۴م) از پایه گذاران هرمنوتیک

جدید است. اگر دوران ظهور و شکوفایی اندیشه او را سرآغاز این دانش بشناسیم باید بگوییم حدود دو قرن از پیدایش این رشته از دانش سپری شده است. نیز اگر مقرر باشد هر علمی موضوعی مشخص داشته و مسائلی خرد و کلان با ترتیب و تنظیم منطقی پیرامون آن موضوع گرد آمده باشد، به نظر می رسد هرمنوتیک بیش از آنکه یک علم به معنی رسمی آن شمرده شود، گفتگوی دانشمندان‌ای است که جنبه ابزاری دارد و شاید در آینده‌ای نه خیلی نزدیک به مرحله‌ای برسد که با منطق و زبان شناسی قابل مقایسه باشد. اما هنوز تا رسیدن به آن مرحله راهی دراز در پیش دارد، زیرا این گفتگوهای عالمانه هنوز به آنچنان نتایج قطعی که پژوهشگران بعدی بی چون و چرا آنها را بپذیرند و در ادامه و تکمیل آن بکوشند، نرسیده و شاید تنها نکته پذیرفته شده و مورد اتفاق همه پژوهشگران و ارباب نظر این باشد که: برای آنچه به عنوان پرسش اصلی در محدوده این دانش یا پژوهش مطرح می شود باید فکری کرد. و روشن است که با این مقدار نمی توان به یک علم رسمی و مستقل دست یافت.

در شرق اسلامی و از جمله کشور ما ایران باید گفت اصل پرسش هم چندان به درستی یا به روشنی طرح نشده، و اگر چه ممکن است محتوای سؤال برای اهل نظر روشن باشد، اما کمترین اشکال این است که واژه‌های مورد استفاده در ترجمه‌ها یکدست نیستند و لازم است با توجه به الفاظی که در متون اصلی غربی به کار رفته و معادلهای احتمالی فارسی - یا عربی متداول در فارسی - و کاربردهای تاریخی و علمی این معادلهای، متن پرسش به دقت تنظیم شود تا پی‌گیری پاسخ در دست‌انداز نزاعهای لفظی بی‌ثمر نیفتد و معلوم شود که خواسته اصلی چیست و از چه راههایی باید دنبال شود.

با این حال، یک واقعیت ارزشمند و انکارناپذیر که در اینجا وجود داشته و مؤثر افتاده این است که اندیشه مرز نمی‌شناسد. هرمنوتیک، که دانشی غربی و برآمده از شیوه‌های تاریخی فهم متون کتب مقدس، بویژه عهدین، قدیم و جدید، بوده و سپس نیز تحولاتی داشته، بتدریج به محیط فکری ما راه یافته، در زمینه‌های شرقی مشابه با زمینه‌های غربی خود ریشه دوانیده، به سراغ دانشهای اسلامی هم خانواده خود، بویژه اصول فقه، تفسیر و علم‌الحديث، رفته و همه قلمروهایی را که با فهم متون «کتاب سنت»

سر و کار دارند تحت تأثیر قرار داده است. این فرایند به خودی خود سودمند است و به همه ابهامها و کاستی‌هایش می‌ارزد و در مجموع، مایه رشد و باروری اندیشه دینی است، اما نتیجه بخش بودن این روند مشروط به آن است که افراط و تفریطهای احتمالی آن بیطرفانه بررسی و گوشزد شود. مقاله حاضر سعی دارد رابطه هرمنوتیک با اصول فقه اسلامی را، که در سالهای اخیر به شدت مورد توجه قرار گرفته بررسی کند و پاره‌ای از دریافتهای آن را که به نظر می‌رسد در تعیین نتایج نهایی مسأله دخالت دارند در معرض قضاوت ارباب نظر قرار دهد. وصول به این مقصود در گرو آن است که ابتدا شناخت اجمالی و مختصری از هر یک از طرفین مقایسه، یعنی هرمنوتیک و اصول فقه، داشته باشیم.

الف: هرمنوتیک:

واژه هرمنوتیک

واژه هرمنوتیک^۱ در فرهنگ‌های اروپایی - فارسی با معادل‌هایی معرفی شده بدون شک در زبان فارسی، اعم از عرف عام یا خاص و زمان حاضر یا در طول تاریخ این زبان، به یک معنا نبوده و نیستند و تفاوت‌هایی کم یا زیاد بین برخی از آنها با دیگری وجود دارد. برای نمونه در یکی از فرهنگ‌های معتبر انگلیسی - فارسی ما این کلمه به «علم تفسیر، تعبیر، سفرنگ و علم یا آیین تفسیر کتاب مقدس» ترجمه شده است. همین فرهنگ واژه هرمتیک^۲ را که از نام هرمس گرفته شده با واژه‌های «کیمیایی، جادویی و سر بسته» معادل ساخته است^۳.

دانش هرمنوتیک

در تعاریفی که در ترجمه‌های فارسی از دانش هرمنوتیک صورت گرفته از تعبیراتی مثل فهم، درک، تفسیر و تأویل متون استفاده شده است. «فهم» و «درک» معانی گسترده‌ای دارند و تخصیص آنها به نوع یا مصداق خاصی که در تعریف این دانش به کار

1. Hermenautics

2. Hermetic

۳. آریانپور کاشانی، عباس، فرهنگ کامل انگلیسی - فارسی.

باید نیازمند قراردادهای دقیق و روشنی است که در این ترجمه‌ها کمتر صورت گرفته و هرگز به نقطه مورد توافقی نرسیده است. اما «تفسیر» و «تأویل»، اگر چه معانی محدودتری دارند اما خود، معانی اصطلاحی مشخص و مورد اجماعی در گذشته دراز مدت خود نداشته‌اند تا امروز بتوانند تعریف روشن، دقیق، جامع و مانعی از هرمنوتیک، به عنوان یک علم، را پی‌ریزی کنند. در غرب نیز علاوه بر مشکل تنوع واژه‌های کلیدی، در مورد قلمرو این دانش و هدف آن اتفاق نظر وجود ندارد. پالمر، ضمن شرح نظریات صاحب‌نظران این دانش در کتابی که در سال ۱۹۳۳ منتشر ساخته شش تعریف کم و بیش متفاوت هرمنوتیک را، به گونه‌ای که گویای سیر تحول آن نیز هست و تفاوت آشکار دیدگاه‌ها پیرامون این علم را می‌رساند، بیان کرده است. ملاحظه این تعریفها نشان می‌دهد که حداقل طبق سه تعریف، هرمنوتیک دانشی صرفاً ابزاری و در خدمت فهم «متون» است؛ یک تعریف ابزارمندی هرمنوتیک را به همه علوم انسانی و همه نیازهای روشنی آنها، از جمله «فهم متون» گسترش می‌دهد؛ و بر حسب دو تعریف دیگر اگر چه نگاهی استقلالی و غیر آلی به هرمنوتیک صورت گرفته، اما باز هم «فهم معتبر متن» یکی از مهمترین ثمرات است. تعریفهایی که به روشنی بر ابزارمندی محدود یا گسترده هرمنوتیک تأکید دارند از اینقرارند:

۱- علم هرمنوتیک به منزله نظریه تفسیر کتاب مقدس

۲- علم هرمنوتیک به منزله روش شناسی لغوی

۳- علم هرمنوتیک به منزله علم فهم زبانی

۴- علم هرمنوتیک به منزله مبنای روش شناختی برای علوم انسانی^۱

تعارف فوق، هر یک به تنهایی و در ارتباط با یکدیگر نیاز به توضیح دارند، اما از آنجا که مقایسه هرمنوتیک و اصول فقه بیشتر با تعریف نخست ارتباط می‌یابد نیازی به تفصیل فراوان نیست. البته همه نظریاتی که ذیل این تعارف و دو تعریف دیگر اظهار می‌شوند، از جمله برخی از نظریات که به افراط در این باب شهرت دارند، در شکل گیری انگیزه‌های مقایسه مؤثرند، اما از آنجا که محور همه مباحث در اصول فقه کتاب و

۱. پالمر، ریچارد ۱. علم هرمنوتیک نظریه تأویل در فلسفه‌های شلایر ماخر، دیلتای، هایدگر و پالمر، ترجمه محمد سعید حنائی کاشانی، تهران، هرمس، ۱۳۷۷، برگرفته از صفحات ۴۱-۵۴.

سنت است به سادگی می‌توان دریافت که چه بسا دشواریهایی شبیه آنچه برای پیروان و ارباب کلیسا در فهم متون عهدین وجود داشته در اینجا نیز رخ می‌نماید، با این فرق که تفسیر کتاب مقدس قرنهای متمادی در اختیار کشیشان کاتولیک بوده و مدعی حجیت شرعی آراء خود بوده‌اند و در آغاز قرون جدید توسط پروتستان‌ها از انحصار خارج شده^۱، ولی در محیط اسلامی هرگز تفسیر کتاب و سنت حق انحصاری گروه شغلی خاصی از مسلمانان نبوده و همگان می‌توانسته‌اند با احراز تخصص‌های لازم بدان اشتغال جویند، بی‌آنکه هیچ یک از ایشان حجت باشد و مصون از خطا شمرده شود.

پرسش اصلی هرمنوتیک:

پرسش اصلی هرمنوتیک در «فاصله میان گوینده و مخاطب» نهفته است و اختلافات زمانی و مکانی و شخصیتی و دیگر شرایط متفاوت آن دو، متن پرسش را تنظیم می‌کند. هر مخاطبی بر اساس خصوصیات زمانی و مکانی و دیگر شرایط خود، باورها یا، به اصطلاح، پیش‌فرضهایی دارد و در حالیکه اندیشه او با آنها احاطه و توسط آنها ساخته شده با متن روبرو می‌شود و بدانگونه که آن باورها ایجاب می‌کنند متن را می‌فهمد. در نتیجه، علاوه بر اینکه درک مخاطبان نسبت به یک متن با یکدیگر متفاوت می‌شود هیچ‌یک از آن ادراکات نیز لزوماً با آنچه گوینده در نظر داشته، از هر جهت، منطبق نمی‌گردد. این، البته به نوبه خود یک فرض قابل بحث است ولی اگر پذیرفته شود نتیجه آن این پرسش است که: ضابطه تفهیم و تفاهم در چنان متونی چیست؟ این، پرسش اصلی هرمنوتیک است، و به نسبتی که اختلاف شرایط و تأثیر پیش‌فرضها را جدی بگیریم پرسش مذکور نیز جدی‌تر می‌گردد و به همین نسبت پاسخها نیز نوسان می‌یابند و به تعادل یا افراط و تفریط می‌گیرند. گئورگ گادامر (متولد ۱۹۰۱، لهستان) از جمله حاملان تفکر هرمنوتیکی است که به افراط در این باب شهرت دارد و کار را به جایی می‌رساند که خطا و صواب در فهم متن را، بی‌معنا می‌انگارد. این زیاده روی از آنجا که تأثیر عمده‌ای در روند فهم و تفسیر متون داشته مورد توجه ویژه مترجمانی قرار گرفته که تعلق

خاطری با اصول فقه و اهداف آن داشته‌اند^۱

کدام متن؟

متنی که پرسش اصلی هرمنوتیک متوجه چگونگی فهم آن است، چنانکه اشاره شد، نه بسیار عامیانه و نه ریاضی و علمی محض، بلکه متنی است که بر حسب طبیعت و شرایط محتوایی خود چند پهلو، تفسیرپذیر و قابل تأویل بوده و سرآورده‌ای تودرتو - احیاناً - خیال انگیز دارد. در هر یک از حوزه‌های هنر، ادبیات، عرفان و ادیان، بر حسب ویژگیهای خاص همان حوزه، چنان متونی روی می‌نمایند. اما در متون دینی، به علت دیرینگی متن و دیگرگونگی شرایط صدور آن با شرایط زندگی و باورها و دل مشغولیهای مخاطب امروزی، گاهی پرسش اصلی هرمنوتیک با جدیت بیشتر روی می‌نماید و پاسخ می‌طلبد، تا آنجا که بر حسب آنچه در تاریخ این علم آمده، چگونگی تفسیر یا تأویل کتب مقدس عهدین، به ویژه عهد جدید یا انجیل، از جمله انگیزه‌های اولیه و کارآمد در رواج مباحث هرمنوتیکی در غرب بوده است.

ب: اصول فقه

اصول فقه دانشی است که سابقه آن اگر از دوران بساطت آغازین و پیش از تدوین آن حساب شود به صدر اسلام می‌رسد. اصول فقه مبادی اجتهاد احکام را در اختیار فقیه قرار می‌دهد و بالطبع از آن هنگام که فقاهتی بوده، و استنباط حکمی - هر چند بسیار ساده - صورت می‌گرفته، اصولی غیر مکتوب نیز داشته است. امروز اصول فقه اسلامی دانشی گسترده، دارای مباحثی مفصل و منقح و آثاری مدون و اساتیدی برجسته است. یویژه اصول فقه شیعی، علاوه بر پویایی طبیعی خود، با تحریک برخی از عوامل بیرونی و درونی، رشد و انسجام مضاعف یافته است.

فقیه در استنباط احکام، با متن کتاب و سنت، یعنی قرآن و احادیث اسلامی، سروکار دارد و ضرورت استفاده از این متون باعث شده است که حدود نیمی از مباحث اصول

۱. از جمله، نک: کتاب نقد، شماره ۵ و ۶، مقاله آقای عبدالحسین خسرو پناه، با عنوان: نظریه تأویل و رویکردهای آن.

فقه مصروف بیان قواعدی شود که راهنمای چگونگی بهره‌گیری از الفاظ کتاب و سنت در استنباط احکام هستند. این بخش را «اصول لفظی» نامیده‌اند، و از اینجاست که بحث رابطه این بخش از اصول فقه با هرمنوتیک معاصر به میان می‌آید و ضابطه تفهیم و تفاهم میان‌گوینده و مخاطبی که با یکدیگر هم‌افق نیستند مطرح می‌شود.

هرمنوتیک و اصول فقه

در مورد ارتباط هرمنوتیک و اصول فقه حداقل دو پرسش قابل طرح است:

۱. آیا در تفهیم و تفاهم میان کتاب و سنت از یکطرف و فقیه در حال استنباط، از طرف دیگر، اشکال هرمنوتیکی، به گونه‌ای که مطرح شد، پیش می‌آید؟
۲. آیا مباحث جاری در بخش الفاظ اصول فقه اسلامی ناظر به حل مشکل هرمنوتیکی به شیوه معمول در حوزه‌های غربی معاصر است؟ و یا به تعبیری ملایم‌تر، آیا می‌توان از مباحث مورد اشاره، که به طور سنتی به صورتی مستقل از هرمنوتیک در اصول فقه مطرح شده‌اند راههایی جهت حل مشکل هرمنوتیک استخراج و ارائه کرد؟ بدیهی است اگر پاسخ این سؤال مثبت باشد می‌توان به وجود نوعی هماهنگی و هم‌هدفی میان این دو دانش امید داشت. این خود سلسله‌ای از مباحث تطبیقی ارزشمند را به دنبال می‌آورد.

پاسخ به پرسش نخست

نخست باید به این نکته توجه کنیم که هرمنوتیک، چنانکه گفته شد و از تعاریف و تعبیرات اهل فن برمی‌آید، دانش رمزگشایی از متون است. «رمزگشایی» هنگامی ضرورت می‌یابد که متن، مرموز باشد، خواه این ویژگی از خود متن ناشی شود، چنانکه در «متشابهات» قرآن اینگونه است و خواه از تفاوت شرایط‌گوینده و مخاطب و اختلاف شرایط مخاطبان با یکدیگر سرچشمه بگیرد، چنانکه ارباب هرمنوتیک، حداقل طبق نخستین تعریف از تعارف ارائه شده توسط ریچارد پالمر، در مورد متونی از کتاب مقدس ادعا می‌کنند و طرح‌کنندگان مبانی هرمنوتیک در اصول فقه نیز در مورد متون فقهی کتاب و سنت بدان می‌اندیشند.

در پاسخ به این نگرانی باید گفت هر چند ممکن است طرح پرسش در مورد برخی از

متون غیر فقهی موجه باشد، اما متون فقهی، تا آنجا که به خود فقه مربوط است،^۱ در معرض چنان شبهه‌ای نیستند، زیرا این متون احکامی صوری را در زمینه عبادات یا معاملات ارائه می‌کنند. و به طور معمول مرموز نیستند. طبیعت صوری متون فقهی ایجاب می‌کند که با تفاوت شرایط گوینده و مخاطب دچار رمزگونگی نشوند. البته گاهی کمبودها و ارجاعات و تعارضاتی هست، مثل اینکه دستوری کلی است و شرح جزئیاتش در متن اصلی نیست و یا حکم عام در متنی و استثنای آن در متنی دیگر است و یا محتوای دو متن با یکدیگر سازش ندارند، اما اینها و دهها مورد دیگر از این قبیل با قواعد و راهکارهایی که در اصول فقه پیش‌بینی شده چاره‌جویی می‌شوند و هیچ‌یک مصداق رمزگونگی نیستند. بنابر این در پاسخ به پرسش نخست می‌توان گفت در ارتباط فقیه و متون دینی علی‌الاصول مشکل هرمنوتیکی وجود ندارد. توجه به دو نکته ذیل نیز به روشن‌تر شدن مطلب کمک می‌کند:

نخست اینکه در دسر متکلمان مسیحی در تفسیر متون با عهد جدید (انجیل) بیشتر در مورد اصولی همچون «تثلیث» بوده و در ارتباط با احکام شریعت مسیح (ع) کمتر مشکل داشته‌اند، بلکه در دیانت ایشان اصولاً شریعت مفصلی که از متون دینی برآید وجود نداشته است.

دوم اینکه در باب «محکم و متشابه» که از جمله مباحث تفسیری و علوم قرآنی مسلمانان است و سابقه طولانی دارد، اقوال متعددی ابراز شده، و یک قول - از مجموعه حدود شانزده قول - این است که محکومات آیاتی هستند که به فروع مربوط می‌شوند و متشابهات آیاتی هستند که اصول دین از جمله صفات خداوند را مطرح می‌کنند (طباطبایی، «سوره آل عمران، آیه هفتم»). این قول، که در اینجا بحثی درباره آن به نفی یا اثبات نداریم، مؤید آن است که تلقی نفی ابهام و نفی تأویل‌پذیری در آیات مربوط به احکام، و به تبع آنها در روایات فقهی، امری است که در میان مفسران اسلامی نیز سابقه داشته است.

آنچه گفته شد بدین معنا نیست که اصول فقه اسلامی نیاز به هیچ‌گونه تجدید نظری

۱. اما اگر قرار شود از متن فقهی استنباطهای دیگری، مثلاً در زمینه عرفان، بشود مطلب به گونه‌ای دیگر است.

از این جهت ندارد، بلکه علاوه بر جهات دیگری که مورد بحث این مقاله نیست،^۱ چه بسا از دیدگاه هرمنوتیک معاصر نیز امکان مطالعات جدیدی در اصول فقه باشد. نگارنده این امکان را نفی نمی‌کند، اما تا این تاریخ به عنوان بحث و گفتگوی جدیدی در این باب برنخورده و در کتابی هم که چند سال پیش با عنوان هرمنوتیک کتاب و سنت، منتشر شد، علی‌رغم عنوان نویدبخش کتاب و سودمندی آن از بسیاری جهات، نشانی از این جهت ندیده است.^۲

پرسش دوم و پاسخ آن

آیا مباحث جاری اصول فقه سنتی در راستای اهداف دانش هرمنوتیک و هماهنگ با آن و یا در جهت مخالف آن پیش می‌روند؟ و آیا سخنی به نفی یا اثبات، در ارتباط با هرمنوتیک، در این مجموعه، که عمرش به هزار سال سر می‌زند، یافت می‌شود؟ این سؤالی است که طرح و پاسخگویی آن هدف اصلی این مقاله است و چون از سالها پیش به تدریج در حوزه‌های علوم اسلامی به صورتهای مختلف طرح شده بحث در انگیزه‌های طرح و پاسخگویی مثبت یا منفی نسبت به آن در خور توجه است.

در مورد انگیزه‌های طرح مطلب در مجموع، می‌توان گفت گرایش غالبی به ویژه در نسل جوان حوزه‌های علوم اسلامی وجود دارد که میل دارد به این ندای جدید پاسخ مثبت بگوید و یا حداقل خوشبینانه بدان بیندیشد. استقبال چشمگیر از اینگونه نوشته‌ها، از جمله کتابی که پیشتر نام برده شد و نگارش برخی از پایان‌نامه‌های دانشجویی در زمینه ارتباط هرمنوتیک و اصول فقه از جمله نشانه‌های این گرایش بویژه ترد دانشجویان جوان و علاقه‌مند به تحقیق است. در جستجوی علل پیدایش این تمایل تحقیقی به این نتیجه می‌رسیم که این گرایش توجیهاتی دارد، از جمله:

۱. مثل لزوم استفاده از دستاوردهای علوم تجربی و انسانی جدید در مقدمات استنباط احکام. این نکته در هرمنوتیک کتاب و سنت، نوشته استاد دانشمند محمد مجتهد شبستری، به تکرار تذکر داده شده است.
۲. کتاب مذکور توسط نگارنده به تفصیل انتقاد شد و نکات مثبت و منفی آن، در حد توان، مطرح گردید. شرح این نکته دقیق که در کتاب مذکور هرمنوتیک از دل اصول فقه سنتی سر بر نیاورده و به عنوان یک باب جدید از خارج نیز بر آن عرضه نشده در اینجا نمی‌گنجد (برای توضیح بیشتر، کتاب نقد، شماره ۵ و ۶).

۱. نوگرایی بویژه در نسل جوان حوزه‌های علوم اسلامی. این نوگرایی به خصوص از آن جهت که حوزه‌های مذکور گاهی متهم به «کهنه‌گرایی» می‌شوند و حتی گاه به غلط، حوزه‌های «علوم قدیمه» نامیده می‌شوند، انگیزه مضاعف دارد.

۲. در مباحث مربوط به اجتهاد و تاریخ آن به طور مکرر گفته می‌شود که: شرایط شخصی و اجتماعی حاکم بر فکر مجتهد در فتوای او تأثیر می‌گذارد. معروف است که یکی از فقهای قرون میانه اسلامی هنگامی که متوجه امکان تجدید نظر در فتوای قدیمی نجس شدن آب چاه شد و تصمیم گرفت ادله نقلی را یک بار دیگر بررسی کند ابتدا دستور داد چاه منزلش را مسدود و غیر قابل استفاده ساختند. همچنین استاد شهید مطهری در یکی از سخنرانیهای خود ذیل عنوان «تأثیر جهان بینی فقیه در فتوایش»^۱ (مطهری، ۱۰۰). به این مثال جزئی تمسک می‌کنند که اگر فقهی فقط در تهران زندگی کرده و از آب فراوان جاری و کر در این شهر استفاده کرده باشد قطعاً در فتوای مربوط به طهارت و نجاست سخت خواهد گرفت اما اگر همان فقیه سفری به حج برود و با دشواری دستیابی دائم به آب جاری در مراسم حج روبرو شود فتوایش تغییر خواهد کرد.

۳. می‌گویند روشنترین دلیل بر امکان یک امر وقوع آن است. با داشتن این اصل و شواهد زنده آن ظاهراً نیازی نیست به قرون میانه برویم و به مثال «حکم شرعی آب چاه» متوسل شویم. هم اکنون با فتاوی بسیاری در موضوعات مهم اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی روبرو هستیم که همگی از نمونه‌های تأثیر شرایط جدید در فکر مجتهد و در فهم او هنگام استنباط احکام از منابع دینی هستند. همه این موارد را نمی‌توان به عنوان حکم ثانوی ملحوظ داشت و در همه موارد آنها نیز استنباط حکم متکی بر دلیل عقلی خالص نیست تا احکام جدید صرفاً به استنباط عقلی فقهای جدید برگردد؛ متون جدیدی هم صادر نشده تا متون قبلی را نسخ کند و منشأ حکم جدید باشد، بلکه همان متون قدیم است که اکنون با توجه به شرایط روز منشأ استنباط احکام جدید شده است. نکته قابل توجه این است که در برخی از این موارد با دو حکم مختلف در دو مورد به

۱. مثال، مربوط به حدود چهل قبل است، زیرا ذیل مقاله نوشته شده: این سخنرانی در اول اردیبهشت ۴۰، سه هفته بعد از فوت مرحوم آیت الله بروجردی اعلی الله مقاله ایراد شده است.

ظاهر مشابه روبرو هستیم، از جمله:

فتوای منتهی به قانون لزوم پرداخت مهریه زنان به نرخ روز، در حالیکه همان حکم در مورد سایر بدهی های معوق از سالها قبل جاری نمی شود. برای مثال اگر زید از عمرو و یا از یک نهاد دولتی از سی سال پیش مبلغی کلان طلبکار بوده و با مطالبه مکرر دریافت نکرده و سرانجام متوسل به شکایت شود حکم پرداخت به نرخ روز صادر نمی گردد.

و نیز فتوای حلیت موسیقی که تقریباً از هفته دوم بعد از انقلاب توسط امام - رضوان الله علیه - صادر و عملی شد. البته از ابتدا گفته شد که موسیقی «مبتذل» مشمول این حکم نیست، اما امروز وضعیتی در عمل پیش آمده که یک نوع موسیقی خاص را، بر حسب دو نوع رفتاری که با مصادیق آن می شود، بناچار باید با دو عنوان «مبتذل مجاز» و «مبتذل غیر مجاز» بشناسیم و یکی را به طور تصنعی «سرود» بنامیم و دیگری را، که صورت و محتوایش عیناً همان اولی است، با نامهای سابق مشخص کنیم.

و نیز فتوای حلیت بهره های بانکی با ارقامی در حد بیست و چهار در صد که هرگز نمی توان نام «کار مزد» بر آن نهاد و همگی نیز به صورت مشارکت مدنی نیستند، در حالی که همان بهره اگر در بازار آزاد حتی با نرخ کمتر گرفته شود مصداق ربای قرض و همچنان محکوم به حرمت و حتی از نظر قانونی قابل تعقیب و مجازات است.^۱

اینها و مواردی دیگر، که این مقاله گنجایش پرداختن تفصیلی به آنها را ندارد، همگی الهام بخش این فکر هستند که شرایط متفاوت در افکار مجتهدان پیش از تشکیل حکومت اسلامی و بعد از آن و در موقعیتهای متفاوت بعد از انقلاب اثر گذاشته و پیش فرضهایی را وارد کرده که از آنها دو گونه استنباط از متون واحد، نه در دو زمان، بلکه حتی در زمان واحد به ثمر رسیده است. این شواهد تأثیر هرمنوتیکی خود را، خواه ناخواه، بر جای می گذارد، پیش از آنکه توجیه و اعتذار مبنی بر تفاوت واقعی یا اعتباری موضوعات بتواند مؤثر واقع شود.

۴. تعبیراتی در آثار برخی فقهای متأخر روشنفکر و آشنا به نیاز زمان به کار رفته که به شائبه قبول اصول هرمنوتیک از جانب ایشان یا خوش بینی آنان نسبت بدین اصول دامن

۱. یادآوری موارد سه گانه جنبه انتقادی ندارد بلکه منظور فقط بیان شواهد است.

می‌زند. از جمله در یک پایان‌نامه کارشناسی ارشد که، به موجب تمایل مورد اشاره، به بررسی رابطه اصول فقه و هرمنوتیک اختصاص یافته، از مرحوم استاد محمد رضا مظفر نقل شده که گفته است: «تحقیق این است که قرآن را جهات متعددی از ظهور است و ظواهر آن از این جهت بر همه مردم یکسان نیست» (امینی، ۱۱۹). لازم به توضیح است که اینگونه اظهارات کم و بیش توسط بزرگان متقدم و متأخر و معاصر صورت گرفته و حتی نگارنده نمونه‌ای از آن را در آثار تفسیری صدرالمآلهین نیز مشاهده کرده است، اما به نظر می‌رسد مفاد غالب آنها اشاره به تفاوت مخاطبان از جهت درک کنه معناست، بی‌آنکه خود معنا و مراتب آن دستخوش تغییر باشد. دلیل این مدعا مباحث اصلی و رسمی اصول فقه است که در آینده به نمونه‌هایی از آنها اشاره خواهد شد. همچنین، تفاوتی که علامه شهید محمد باقر صدر میان ظهور ذاتی و ظهور موضوعی گذاشته‌اند و نویسنده پایان‌نامه مورد اشاره آنرا هم بدون توجه کافی به سفارش نقل کرده (همو، ۱۱۸)، خود دلیلی روشن بر این مدعاست.

۵. عوامل پیش گفته جنبه وجودی داشتند، اما پاره‌ای از کمبودها، که در واقع جنبه عدمی دارند، نیز در پیدایش گرایش هرمنوتیکی در طالبان اصول فقه مؤثر بوده‌اند. از جمله آنکه، چنانکه اشاره شد، الفاظ «تفسیر» و «تأویل» در فرهنگ قرآنی ما سابقه دارند ولی متأسفانه، به روشنی معنا نشده‌اند. همین الفاظ و نظایر آنها - همچون «فهم»، «ادراک»، «برداشت» و «استنباط» - که در منابع تفسیری و اصول فقهی جدید و قدیم متداول هستند، در گزارشهای ترجمه‌گونه هرمنوتیکی هم به فراوانی به کار می‌روند، بی‌آنکه در آنجا نیز به درستی تعریف شوند. نداشتن تعریف دقیق و قبلی از این واژه‌های متداول راه را بر اندیشه‌های هرمنوتیکی می‌گشاید و بدان می‌ماند که مهاجرانی غریب و بی‌کاشانه، در یک شهر ناشناس، به تعدادی خانه خالی و بی‌صاحب برسند و برای اتراق کردن و احياناً توطن در آنها دست به کار شوند.

این عوامل و برخی دیگر، به ضمیمه این نکته که در هرمنوتیک و بخش الفاظ از اصول فقه به طور مشترک از «ارتباط لفظ و معنا» صحبت می‌شود و این وحدت موضوع یا مسأله خود باعث تقرب و ارتباط می‌گردد، دست به هم داده و پای وسوسه هرمنوتیک را به علم اصول فقه گشوده‌اند. اما، با این همه، نگارنده بر آن است که این فکر تا آنجا که

به میراث سنتی و موجود اصول فقه مربوط می‌شود، به راستی یک «وسوسه» است، ولی اگر به آنچه هست کار نداشته باشیم و در صدد باشیم باب جدیدی بگشاییم قضیه فرق می‌کند و آن یک نوگشایی موجه است. توضیح بخش اول مدعا را در ادامه این مقاله ملاحظه می‌کنیم.

فرضیه این مقاله

فرضیه مشخص و صریحی که در صدد هستیم با سیر اجمالی در ابوابی از اصول فقه، بر آن تکیه کنیم این است که: مباحث سنتی اصول فقه لفظی به گونه‌ای تنظیم شده و در چارچوبی قرار گرفته‌اند که راه را بر بینش هرمنوتیک می‌بندند. برای اثبات این مدعا باید، از باب مقدمه به تفاوت «مدلول» و «مراد» توجه کنیم:

اگر این سؤال مطرح شود که: آنچه «معنا» را تشکیل می‌دهد چیست: «مراد» گوینده است یا «مدلول» سخن او؟ در جواب چه باید گفت؟ روشن است که مراد و مدلول گاهی ممکن است یک چیز باشند و در آنجا هر پاسخی بدهیم فرق نمی‌کند؛ اما امکان دوگانگی آنها نیز هست، بدینگونه که آنچه «مدلول» رسمی سخن است مراد گوینده نباشد و آنچه «مراد» اوست مدلول رسمی نباشد. «مدلول» از طریق لغت و ضوابط دستوری صرفی، نحوی و ادبی فراهم می‌آید و در اختیار گوینده و مخاطب نیست و حتی اگر گوینده‌ای در حال خواب یا مستی یا دیوانگی و یا به شوخی و بدون اراده جدی حرف بزند باز هم مدلول سخن او محفوظ است ولی به این دلیل که می‌دانیم اراده یا اراده جدی در کار نبوده به آن مدلول ترتیب اثر نمی‌دهیم^۱. اما «مراد» تا حدودی در اختیار گوینده است و حتی گاهی شنونده‌ای که به گونه‌ای در تبانی با گوینده قرار گرفته نیز در آن دخالت دارد. برای مثال، رئیس اداره‌ای به دربان می‌گوید: هر وقت من در حضور مراجعه‌کننده‌ای «آب» خواستم معنایش این است که شما در را بگشا و بگو کسانی در بیرون منتظرند. فیلسوفی که برای خود جعل اصطلاح می‌کند، و یا شارع اسلام

۱. باب مفیدی در اصول فقه هست با این عنوان که «آیا دلالت الفاظ تابع اراده است» مراجعه به آن باب برای توضیح بیشتر این مطلب مفید است. نگارنده مقاله‌ای در تحقیق و گزارش مطالب این باب دارد که در مجموعه دوم مقالات زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی چاپ شده است.

که الفاظی مثل صلوة و زکاة را در معانی ویژه‌ای که «حقایق شرعیه» نامیده می‌شوند محدود ساخته اینها همگی انواعی از «مراد»‌های از پیش معلوم شده و مورد تبانی قرار گرفته هستند که بتدریج در محدوده معینی تبدیل به «مدلول» می‌شوند. و تجاوز از مرزهای شناخته شده آنها معمولاً مجاز شمرده نمی‌شود اما اگر بنا را بر تجاوز بگذاریم و فرض کنیم «مراد» به طور مطلق، معنای سخن بوده و مخاطب نیز موظف باشد فقط در صدد کشف «مراد» باشد بدون شک سر رشته از دست مخاطب خارج می‌شود و در واقع دیگر هیچ سخنی دارای «معنا»، بدان گونه که در عرف زبان شناخته، نخواهد بود.

بنا بر این در پاسخ به این پرسش که «معنا» چیست، هرچه، در نوسان میان «مراد» و «مدلول» به جانب مدلول برویم «معنا» مشخص‌تر می‌گردد، چون و چراها تعطیل می‌شود و دست و پای گوینده و شنونده در طفره رفتن و شانه خالی کردن از لوازم «معنا» بسته می‌شود و هر چه جانب «مراد» را برتری دهیم بر اشکال و ابهام افزوده می‌شود و زمینه برای انواع عذرها و بهانه‌ها در طرفین فراهم می‌آید. همچنین هر چه «مدلول» سخن در طول زمان و در عبور از شرایط مختلف ثابت بماند و کمتر تغییر کند «معنا» روشن‌تر و استوارتر خواهد بود، اما دخالت «مراد» و دگرگونیهای پیش‌بینی نشده آن و نیز دگرگونی تدریجی «مدلول» با گذشت زمان و تغییر مکان و دیگر شرایط، راه را بر بینش هرمنوتیکی می‌گشاید و ثبات فرضی آن دو راه را بر بینش مذکور می‌بندد یا آنرا محدود می‌کند.

مهمترین و راهگشاترین پرسش بعد از این مقدمه این است که بینیم متولیان اصول فقه اسلامی در نوسان میان «مراد» و «مدلول» کدامیک را برگزیده و برتری داده‌اند. به نظر نگارنده سعی وافر و مستمر اصولیان ما، به گواهی بنیادهایی که از ابتدا در اصول فقه نهاده‌اند، این بوده که جانب «مدلول» را ترجیح دهند و تا آنجا که ممکن است برای الفاظ کتاب و سنت مدلولهای مشخص بیابند، و آنجا که مدلول به گونه‌ای است که قلمروی گسترده دارد و به گوینده فرصت می‌دهد تا در جایی از آن قلمرو به خواست خود بایستد کوشیده‌اند تا ایستگاههای مشخصی بیابند و فرض کنند گوینده در آن جای خاص ایستاده است، این ایستگاهها معمولاً با «قدر متیقن»‌ها شناخته می‌شوند. بنا بر این اگر آن اصل بنیادی که در تفاوت میان «مراد» و «مدلول» و نقش هر یک ارائه شد پذیرفته شود و

شواهد کافی نیز برای این مدعا در متن اصول فقه یافت شود می‌توان به این نتیجه رسید که اصولیان ما موضع مخالف یا متمایل به مخالفت و از پیش تعیین شده‌ای در برابر هرمنوتیک دارند. حال به شواهد طبقه‌بندی شده‌ای از این باب توجه می‌کنیم:

الف. وضع الفاظ در آغاز کتب اصول فقهی پیرامون وضع الفاظ برای معانی بحث می‌شود و پرسشهایی مطرح و پاسخ داده می‌شود که به طور خلاصه از این قرارند:

۱. وضع الفاظ و علامات برای معانی و تشکیل دالّ و مدلول به ضمیمه اقسام سه‌گانه دلالت.

۲. اقسام وضع لفظ از جهت گسترش و محدودیت معنا، که در مقام احتمال به چهار قسم منتهی می‌گردد: وضع عام و موضوع له عام، وضع خاص و موضوع له خاص، وضع عام و موضوع له خاص و بر عکس، اما قسم چهارم معقول نیست و مصداق ندارد.

۳. معانی مستقل و غیر مستقل یا به اصطلاح، اسمی و حرفی.

۴. معانی جملات خبری و انشایی یا به اصطلاح، معانی هیأتها.

۵. معانی حقیقی و مجازی و نشانیهای حقیقت و شرایط مجاز

مجموعه مباحث فوق، که فقط عناوین آنها نقل شد و درک محتوای هر کدام در گرو تخصص اصول فقهی است، حاوی نکات ارزنده‌ای در باب دلالت الفاظ است و اصولیان ما نیز تحقیقات شایسته‌ای پیرامون آن دارند که در آثارشان مشهود است (برای نمونه: امام خمینی، ۱۴/۱ - ۶۰). این مجموعه، با قطع نظر از آراء ویژه‌ای که هر یک از محققان در جزئیات مباحث آن ابراز می‌دارند، حاوی یک پاسخ کلی به پرسش این مقاله نیز هست و آن اینکه آنچه منشأ و ملاک استفاده معنا از لفظ می‌باشد «وضع» است. در هر وضع لغوی، لفظ به عنوان «دال» یا «دلالت‌کننده» شناخته می‌شود و نقطه مقابل آن نه «مراد» گوینده و نه «فهم» اختصاصی مخاطب، بلکه «مدلول» است که از پیش تعیین شده و گوینده و مخاطب ناچارند در محدوده آن باهم روبرو شوند و به تفهیم و تفاهم پردازند. عدول از این طریقه از دیدگاه اصولیان غیر مجاز و منشأ خطا است اعم از آنکه اختیاری بوده و یا غیر اختیاری و ناشی از پیش فرضهای مخاطب باشد. در این حکم کلی مخاطبان دور و نزدیک به یکسان شریک هستند، جز آنکه مخاطب دوردست ممکن است در «معنی» لفظ در زمان خطاب دچار تردید و ناچار به تحقیق شود، اما این نیز

تحقیق در «مدلول» است با این فرض که «مراد» گوینده نیز بناچار می‌بایست با «مدلول» لفظ در زمان خطاب تطبیق کند. در اینجا حداکثر احتمال خلاف این است که گوینده معنی حقیقی را رها کرده و به مجاز سخن گفته باشد. اما این نیز ضوابطی دارد که از پیش تعیین شده و عدول از آن در اختیار گوینده و شنونده نیست. در یکی از منابع معتبر اخیر، پس از ایراد فصولی پیرامون دلالت الفاظ، در فصلی جداگانه به این مطلب پرداخته شده که: آیا اراده گوینده در معانی الفاظ مفرد و ترکیبات آنها لحاظ شده است یا نه؟ و در پاسخ چنین آمده است: مقتضای تحقیق این است که الفاظ برای معانی «واقعی» نهاده شده‌اند، خواه اراده به آنها تعلق بگیرد یا نگیرد؛ و اراده هیچ‌گونه دخالتی، به عنوان شرط یا جزء، در این مورد ندارد (همو، ۴۹).

ب. کنکاش در قلمرو معنا

آنچه پیرامون وضع الفاظ در اصول فقه در ابتدا طرح می‌شود و بخش عمده آن مورد اشاره قرار گرفت کلی است و به قسمی خاص از الفاظ اختصاص ندارد. اما وقتی معلوم شد منشأ و ملاک افاده و استفاده یا داد و ستد معنا بین گوینده و مخاطب «وضع» است، اصولیان، با عنایت به نیازهای فقیه در استنباط حکم از الفاظ کتاب و سنت، به چگونگی وضع پاره‌ای از الفاظ خاص می‌پردازند و در واقع، در قلمرو معنای آنها تحقیق می‌کنند. این مباحث در اصل اختصاص به اصول فقه ندارند، بلکه در هر زمینه‌ای، عامیانه یا تخصصی، قابل طرح هستند، ولی در اصول فقه کاربرد ویژه دارند. توجه به این مباحث از این جهت برای ما اهمیت دارد که همگی ناظر به مدلول هستند. مهم‌ترین مباحثی که در این راستا مطرح می‌شوند از این قرارند:

۱. آیا الفاظ عبادات و معاملات برای صورتهای صحیح و کامل وضع شده‌اند یا مفاد وضعی آنها اعم از صحیح و فاسد و کامل و ناقص می‌باشد؟ برای مثال وقتی می‌گویند «نماز» یا «نکاح»، آیا «مدلول» آنها نماز و نکاح صحیح است که آثار شرعی بر آن مترتب می‌گردد یا گونه باطل را هم شامل می‌شود (همو، ۶۶-۹۱). از این مبحث در اصطلاح با عنوان «صحیح و اعم» یاد می‌شود.

۲. آیا اوصافی که از فعل یا مصدر^۱ گرفته شده‌اند در حیثه «دلالت» خود فقط دارندگان صفت در زمان اطلاق لفظ را شامل می‌شوند یا اعم از آن هستند؟ این بحث، که با عنوان «مشتق» شناخته می‌شود، از مباحث مهم اصول فقه است و هر پاسخی که به سؤال اصلی آن داده شود دارای نتایج خاصی در ابواب مختلف فقه است.

۳. آیا صیغه امر «دلالت» بر وجوب دارد یا استحباب و یا مطلوبیت را به طور مطلق افاده می‌کند؟ در صورت اخیر هر یک وجوب و استحباب از قراین لفظی و مقامی همراه با «امر» مشخص می‌شوند (همو، ۱۳۵-۱۴۶). بحث امر از مهم‌ترین مباحث لفظی اصول فقه است و مباحث فرعی فراوان ذیل آن مطرح می‌شوند که همگی از جهت نتیجه مورد نظر این مقاله حکم بحث اصلی را دارند و از آن جمله است بحثهای مره و تکرار^۲، فوریت و تراخی^۳، مقدمات مأمور به^۴، نهی از ضد مأمور به^۵ و بحث طبیعت و فرد^۶.

۴. آیا صیغه نهی «دلالت» بر حرمت فعل دارد یا مکروه بودن را می‌رساند و یا دلالت بر مبعوضیت^۷ به طور مطلق دارد و درجه آن بایستی توسط قراین لفظی و مقامی مشخص گردد؟ اصل بحث در اینجا شباهت کامل با بحث امر دارد و بسیاری از مباحث فرعی که ذیل «امر» به آنها اشاره شد در اینجا هم جریان می‌یابند (آیت الله بروجردی، ۲۲۰-۲۲۳).

۵. اگر حکمی مقید به شرط یا وصف یا غایت خاصی شد، آیا «مدلول» تقید مذکور این است که در صورت انتفای شرط یا وصف یا تحقق غایت مورد نظر، حکم نیز منتفی می‌گردد؟ این بحث را به لحاظ اینکه از مقتضای ظاهر لفظ، یا منطوق آن، می‌گذرد و به

۱. برحسب اختلاف در اینکه آیا در یک خانواده لفظی که شامل فعل و مصدر و صفت می‌باشد مبدأ اشتقاق فعل است یا مصدر؟

۲. آیا امر دلالت بر یکبار انجام مأمور به دارد یا تکرار را می‌رساند و یا از این جهت مطلق است؟

۳. آیا امر دلالت بر لزوم انجام فوری مأمور به دارد یا مطلق است؟

۴. آیا امر به فعل متضمن امر به مقدمات آن نیز هست؟

۵. آیا امر به یک فعل متضمن نهی از اشتغال به ضد آن نیز هست؟

۶. آیا متعلق صیغه امر، طبیعت مأمور به اسصت یا افراد آن؟

۷. «مبعوضیت» اصطلاحی است که در مقابل «مطلوبیت» به کار می‌رود.

ماورای ظاهر توجه می‌کند بحث «مفاهیم» می‌گویند. بنا بر این، کلمه «مفهوم» در اینجا در مقابل «منطوق» قرار گرفته و اخص از «مفهوم» به معنای متعارف است (همو، ۲۶۱-۲۸۳).

۶. مباحثی پیرامون عام و خاص، مطلق و مقید، مجمل و مبین و فروع آن‌ها. ذیل این عناوین که از جهت تعریف و کاربرد با یکدیگر نزدیک هستند پس از تعریف مفردات و تقسیمات آنها به بحث درباره ارتباط آنها باهم می‌پردازند و محور همه مباحث این است که «مدلول» هر یک از این زوجها در ارتباط با یکدیگر چیست. برای نمونه در تعریف مفردات این باب پس از تفاوت نهادن میان سه نوع عام استغرافی، مجموعی و بدلی، گفته می‌شود که لفظ جمع اگر با الف و لام بیاید «دلالت» بر عموم استغرافی دارد، و یا این بحث مطرح می‌گردد که خطابه‌های عام قتل «یا ایها الذین آمنوا» و «یا ایها الناس» آیا بر حسب «مدلول» خود شامل غائبان از زمان و مکان خطاب نیز می‌گردند یا اختصاص به حاضران دارند؟

چنانکه ملاحظه می‌شود عنوان بحث و چگونگی طرح آن در موارد مذکور اجازه نمی‌دهد کمترین ملاحظه‌ای نسبت به «مراد» متکلم و «پیشفرضهای حاکم بر فهم سامع» صورت گیرد و یا به تعبیر دیگر، به نظر می‌رسد باید به این نتیجه گردن نهیم که متکلم و سامع را موظف می‌دانند که در محدوده «دلالت» الفاظ با یکدیگر رابطه برقرار کنند، و این حکم را آنچنان مطلق صادر می‌کنند که گویا هرگونه فاصله و اختلاف شرایط میان گوینده و مخاطب را بی‌اثر و قابل حذف می‌پندارند. حال، اگر تلقی ایشان قابل نقد باشد مطلب دیگری است.

ج. موارد شک

گروه‌های دوگانه مباحث لفظی که به آنها اشاره شد و قواعد و دستوراتی که ذیل آنها در کتب اصول فقه مطرح گردیده و شمه‌ای را ملاحظه کردیم، همگی به حالت عادی اختصاص دارند، یعنی فرض آنها بر این است که فقیه در حال استنباط از متن کتاب و سنت نیاز به دستورالعمل دارد و باید، به عنوان شخصی که طرف خطاب یا مشمول کلیات موجود در متن است، تکلیف خود را بداند. اما گاهی ممکن است تکلیف روشن

باشد ولی فقیه به علت شک درباره‌ای از ویژگیها و شرایط حاکم بر زمان و مکان صدور متن نداند کدام دستور را باید اجرا کند. برای مثال، متن را در دست دارد و مدلول حقیقی و پاره‌ای از مدلولهای مجازی مناسب متن را می‌شناسد ولی نمی‌داند آیا گفتگوی متکلم همراه با قرینه‌ای غیر لفظی بوده که معنی مجازی خاصی را به جای معنی حقیقی بنشانند یا آنکه سخن در وضعیتی عادی گفته شده است؟ در این گونه موارد نیز اصولیان جهت تعیین تکلیف از اصولی استفاده می‌کنند که به عقیده ایشان مقتضای عرف و بنای عقلا در به کارگیری الفاظ است. این اصول نیز مثل قواعد پیشین همچون بخشی از «مدلول» و ساختار زبان مطرح و پیشنهاد شده‌اند و ربطی به شرایط خاص گوینده و مخاطب ندارند و به طور عمده از این قرارند:

۱. اصالت حقیقت، هنگام تردید میان معنای حقیقی و هر یک از معانی مجازی احتمالی.

۲. اصالت عموم، هنگام تردید میان بقای عام بر عمومیت خود یا شکسته شدن عموم توسط استثنای محتمل.

۳. اصالت اطلاق هنگام تردید میان بقای اطلاق اسم جنس یا تقید آن به هر یک از انواع قیود ممکن.

لازم به تذکر است که اصول لفظی جاری در هنگام شک معمولاً فصل ویژه‌ای از علم اصول فقه را به خود اختصاص نمی‌دهند - و این شاید به دلیل وضوح و یا شدت تعلق آنها به علم لغت است - اما در ضمن سایر مباحث لفظی گاه به مناسبت به این اصول و اصلهای مشابه، مثل اصالت ظهور و اصل عدم قرینه و نظایر اینها نیز اشاره و استناد می‌گردد.^۱

نتیجه

از آنچه بیان شد چنین بر آمد که علمای اصول فقه اسلامی از دیر زمان تا امروز نه تنها نگرانی هرمنوتیکی نداشته و حتی معمولاً به آن توجه نمی‌کرده‌اند، بلکه عملاً بنیادی

۱. از جمله، استاد شهید سید محمد باقر صدر، دروس فی علم الاصول، الحلقة الثالثة، دارالکتاب اللبنانی و دارالکتاب المصری، ۲۶۵-۲۷۶.

نهاده‌اند که لازمه دانسته یا نادانسته آن نفی دیدگاه هرمنوتیکی است و چنین می‌نماید که وضع لغوی به علاوه پاره‌ای از قراردادهای شرعی را جهت فهم مقاصد متون دینی در همه زمانها و شرایط دیروز و امروز و آینده کافی می‌دانسته و به همین دلیل است که تحقیقات و ضوابط اصول فقهی و از جمله مباحث مورد اشاره را به طور مطلق، و نه برای شرایط خاص، ارائه کرده‌اند. گمان می‌رود این مدعا، که فرضیه این مقاله بود، بعد از بیان گروههای سه‌گانه مباحث لفظی اصول فقه و قواعد مندرج در آنها به خوبی روشن شده و حالا می‌توانیم این گفتگو را با چند تذکر ضروری به پایان ببریم.

۱. مدعای فوق و اثبات آن توسط محتوای اصول فقه لفظی بر اساس اعم اغلب صورت گرفت و این بدان معنا نیست که اشاراتی هر چند کوتاه و گذرا در تأیید بینش هرمنوتیکی در اصول فقه، به ویژه در دهه‌های اخیر، صورت نگرفته باشد، چنانکه نمونه کوچکی از آن گذشت. اما توقع هماهنگی همه جانبه یا نزدیک به آن میان اصول فقه سنتی - شیعی و بینش هرمنوتیکی امروزی هرگز به ثمر نمی‌رسد. این نکته‌ای است که هدف اصلی این مقاله بود و به نظر می‌رسد با شواهد کافی به اثبات رسید.

۲. دلایل بینش ضد هرمنوتیکی در اصول فقه سنتی منحصر به آنچه گفته شد نیست، و چه بسا با حوصله و دقت بیشتر چنین نقطه نظری را از بسیاری از مباحث دیگر نیز بتوان استنباط کرد. آنچه در این مقاله بدان اشاره شد فقط شواهد گویا و دست اول این مدعا بود.

۳. بینش ضد هرمنوتیکی اصول فقه سنتی فقط یک «سنت» است که مثل بسیاری از سنتها قابل بحث، تجدید نظر، تکمیل و حتی قابل نقض است، اما باید دید این کار با چه مایه‌ای از بحث و استدلال صورت می‌گیرد و به چه نتایجی منتهی می‌شود؛ آنچه به جای سنت نهاده می‌شود چیست و تا چه اندازه - در محدوده اهداف خاص اصول فقه - ضرورت و کارایی دارد.

۴. مسأله ظاهر و باطن و پدیده تاریخی تأویل که در علوم قرآنی و تفسیر مطرح است با مباحث هرمنوتیکی تناسب دارد، اما اولاً عناوین مذکور فقهی نبوده و همان طور که گفته شد در فقه، بر حسب طبیعت صوری آن، جریان نمی‌یابند. ثانیاً طرح این عناوین در تفسیر و علوم قرآنی نیز به نوبه خود مؤید بینش متکی بر «اصالت مدلول» است که از

مباحث اصول فقهی بر می آید، زیرا اصل پذیرش «ظاهر» به این منظور که نقطه عزیمت به سوی «باطن» باشد، و فرض وجود دوگونه و دو سطح متفاوت از معنا که یکی اصلی و دیگری تأویلی باشد خود از نشانه‌های اعتقاد به ثبات معنا بر اساس «مدلول» لفظ است.

منابع

- آریان‌پور کاشانی، عباس، فرهنگ کامل انگلیسی فارسی.
- آیت الله بروجردی «ره»، نه‌ایه‌الاصول (تقریرات دروس، نوشته آیت الله منتظری)، قم، حکمت، ۱۳۷۵ق.
- امام خمینی «ره»، تهذیب‌الاصول، ج ۱، (تقریرات دروس نوشته آیت الله جعفر سبحانی)، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۳۶۳ش.
- پالمر، ریچارد. ا، علم هرمنوتیک، ترجمه محمد سعید حنائی کاشانی، تهران، هرمس، ۱۳۷۷.
- جبار امینی کک آبادی، دانش هرمنوتیک و علم اصول (پایان نامه کارشناسی ارشد - دانشگاه تهران، دانشکده الهیات، رشته فلسفه و کلام اسلامی).
- خسرو پناه، عبدالحسین، مقاله «نظریه تأویل و رویکردهای آن»، فصلنامه کتاب نقد، شماره ۵ و ۶.
- طاهری، سید صدرالدین، مقاله «آیا دلالت الفاط تابع اراده است؟» مجموعه دوم زبان‌شناسی، دانشگاه علامه طباطبائی.
- همو، مقاله، «نقد کتاب هرمنوتیک کتاب و سنت» فصلنامه کتاب نقد، شماره ۵ و ۶.
- طباطبائی، سید محمد حسین، تفسیر المیزان، سوره آل عمران، آیه هفتم.
- مجتهد شبستری، محمد، هرمنوتیک کتاب و سنت، تهران، انتشارات طرح نو، ۱۳۷ش.
- مطهری، ده گفتار، انتشارات صدرا، ۱۳۶۱ش.

